

از نظر من مصیبت صوفیان برای اسلام، از بزرگترین مصائب است زیرا ارکان اسلام را منهدم ساخت و بنیان آنرا تَرَک داد. پس از جستجوی عمیق وگردش



در میدان های کلمات آنان و اطلاع از مطالب مخفی آنان و یافتن رازهای پوشیده آنان در پی دیدار با سران فرقه های تصوف، بر من روشن شد که این درد، از راهبان نصارا به دین اسلام سرایت کرده و گروهی از اهل سنت مانند: حسن بصری و شبلی و معروف و طاووس و زهری و جنید و دیگران آن را گرفتند، سپس از آنان به شیعه سرایت کرد تا اینکه کارشان بالا گرفت و پرچم هایشان برافراشته شد، به گونه ای که از اساس دین سنگی را روی سنگ باقی نگذاشتند. آنان نصوص کتاب و سنت را تاویل کردند و با احکام فطری عقلی مخالفت نمودند و به وحدت وجود و حتی موجود ملتزم شدند و در عبادت وجهه گرفتند و بر او را آکنده از کفر و اباطیل که رؤسای آنها میساختند، مداومت کردند و به چیزی پایبند گردیدند که آن را ذکر خفی قلبی می نامیدند و از سمت راست قلب شروع میشد و به سمت چپ خاتمه می یافت.

گاهی آن را سفر از حق به خلق می نامیدند و گاهی نزول از قوس صعودی به قوس نزولی، و بالمعکس که از آن به عنوان سفر از خلق به حق و عروج از قوس نزولی به قوس صعودی تعبیر کرده اند، خدا به داد این طامات برسد، پس ترهات خود را به فقه سرایت دادند، همچنین در مبحث نیت و غیر آن و دیدم بعضی از مرشدان آنان را که اشعار مغربی عارف را از روی دیوانش می خواند و گریه می کرد و به آن اعتنا می کرد همچون اعتنایی که به آیات قرآن کریم می شود، جلی تأسف است برای قومی، کسانی که قرآن شریف را ترک کنند و دعاهای صحیفه کامله سجادیه را که زبور آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و سخنان مولی و سروران امامان علیهم السلام را و مشغول شوند بامثال کتاب مغربی و ...

و دیدم یکی از آنان را که دعوی فضل داشت و از برخی سخنان که به ائمه هدی (علیهم السلام) نسبت داده شده، برای ترویج مسلک خود استفاده می کند مانند: «لنا مع الله حاملات فیها هو نحن و نحن هو» یعنی برای ما با خدا حاملاتی است که در آن حاملات او ما هستیم و ما او می باشد. و این بینوا در علم و تتبع و تحقیق و ضبط نمیدانست که کتاب مصباح الشریعه و مانند آن که چنین سخنان منکری در آن ها جمع شده، ساخته ایادی صوفیان اعصار گذشته است که برای ما به ارث مانده

است.

شیوخ تصوف و ساختن خانقاهها در قرن چهارم بود. بعضی از مرشدین آن قرن، وقتی تفنن متکلمین را در عقاید دیدند، از فلسفه فیثاغورث و پیروان او در الهیات، قواعدی را اقتباس نمودند و از لاهوتیات اهل کتاب و بت پرستان، جمله هایی را گرفتند و آن جملات را به لباس اسلام درآوردند و به علم خاصی تبدیل نمودند که آن علم را علم تصوف یا حقیقت یا باطن یا فقر یا فنا یا کشف و شهود نامیدند.

و در این زمینه کتابها و رساله ها نوشتند و این وضع همچنان ادامه داشت تا آنکه قرن پنجم و قرنهای بعدی فرارسید و برخی از زیرکان اهل تصوف میدان وسیعی را آماده یافتند تا به اسم ولایت و غوثیه و قطبیه و دعوی تصرف در ملکوت با قوه قدسیه، چه رسد به ناسوت، در میان جاهلان، مقام شامخی همچون مقام نبوت و حتی الموهبت به دست آورند.

آنان با مقالاتی مبنی بر تاویلات مزخرف و کشف خیالی و رویاها و اوهام، فلسفه تصوف را توسعه دادند و کتابهای پیاپی بسیاری مانند کتاب تعرف و دلالت و نصوص و شروح آن و نفحات و رشحات و مکاشفات و انسان کامل و المعوارف و المعارف و المتاویلات و غیره که پر از حکایتهای دروغ و قضایای کاملاً بیمعناست، نوشتند.

وقتی کالمای آنان بازار پیدا کرد و نامشان مشهور شد و بازارشان گرم گردید، به فرقه ها و دسته های مختلف تقسیم شدند و عوام و سفلگان را با حدیث جعلی « المطرق الی الله بعدد انفاس المخلایق » اغفال کردند و برای هر فرقه ای که از دیگران متمایز گردند، علامتهایی را قرار دادند...

خداوند ما و شما را از فریب کاریهای بافندگان عرفان و فلسفه و تصوف حفظ کند و ما و شما را از کسانی قرار دهد که به آستانه اهل بیت پیامبر خدا صلوات الله علیهم اجمعین روی میآورند و کسی را جز آنان نمی شناسند. آمین آمین.

منبع: احقاق الحق ج 1 ص 182 تا 185 عارف و صوفی چه مگو د ص 32 و 33